

## گسترش انحصار قدرت و اجرای "شریعت اسلامی" چگونگی‌های بهره‌برداری بیشتر از قدرت سیاسی مشخصه حفظ توازن قدرت بنفع جناح کندهار

گسترش انحصار قدرت و اجرای شریعت اسلامی  
تحکیم اقتدار شخصی و حذف هرگونه نافرمانی  
شکست رویارویی‌ها در افغانستان و پاکستان  
سقوط به ورطه هرج و مرج

قبل از همه باید سعی بعمل آید تا این واقعیت بررسی گردد که نمایند  
های اصلاح طلب اسلامی چگونه و بر چه بنیادی نظریه مقاصد شریعت  
اسلامی را درک می‌نمایند. جوهر نظریه مقاصد شریعت درین  
ایده نهفته می‌باشد کاحکام شریعت اسلامی، اهداف خاصی دارند که  
اجرای آنها هم درین دنیا و هم در زندگی آخرت بنفع انسانها خواهد  
بود. این نظریه کاحکام هنجاری اسلام اهداف منحصری فردی دارند از  
اوایل سده نهم میلادی توسط فقه‌های مسلمان توسعه یافته و متعاقباً،  
نقش مهمی در توسعه حقوق اسلامی و اصلاح مفاد و مفاهیم مختلف  
مختلف آن ایفا نمود. دانشمندان مسلمان ادعا می‌ورزند که موازین  
و احکام اسلامی بی‌هدف نیستند. نسل اول مسلمانان بمنظور حل و  
فصل مسایل مختلف حقوقی، بگونه مستقیمی به صدر اسلام مراجعه  
مینمودند. احکام نیازباجتهاد بمثابة ابزاری بمنظور شکلگیری هنجار  
های حقوقی جدید، بویژه با ظهور خلافت افزایش کسب نمود. خشونت  
محصول آگاهی مذهبی نبوده، بلکه بخشی از طبیعت انسان میباشد.  
قبل از توسعه قانون، زندگی اجتماعی بر بنیاد جنگ همه علیه همه قرا  
رداشت، جاییکه هیچ قانون اخلاقی وجود نداشت و همه چیز مجاز بود.  
از آنجاییکه وجود عادی در چنین شرایطی غیرممکن بود، همه باین  
نتیجه رسیدند که باید آزادی طبیعی خود را از خشونت محدود نمایند.

کشور عزیزما افغانستان، بدلیل وقایعی که در داخل و اطراف آن در شرف تکوین می‌باشد، همچنان در مرکز توجه  
جامعه جهانی قرار دارد. وضعیت کنونی کشورما، نه تنها علاقمندی کشورها، بلکه در مجموع، نگرانی‌های قابل  
درکی را برای همه بیارآورده است. امیدآوری‌هایی که در قبال مقامات جدید و دوستان و حامیان خارجی افغانستان  
بوجود آمده و شکل گرفته بود، بدلیل متنوع و گونه‌گونه‌ای برآورده نشد. عده‌ای از دانشمندان و دست‌اندرکاران  
مسایل مربوط بکشور عزیزما، شهروندان کشورما را در مجموع بمثابة "ملت شکست خورده" می‌پندارند. در ظاهر  
امر، رویکرد اینچنینی علیرغم آنکه بگونه اغراق آمیزی بنظر می‌رسد، اما نشانه‌های متعددی از شکست دولت و  
وحاکمیت برهبری حامد کرزی و کم‌کاری جامعه بین‌المللی در مورد چگونگی تثبیت وضعیت سیاسی داخلی و قرار  
دادن کشور در مسیر توسعه دموکراتیک پنداشته میشود. در واقعیت امر، شورواشتیاقی که ایالات متحده و شرکایش  
"در ائتلاف بین‌المللی ضد تروریسم" و بمنظور ریشه کن کردن تروریسم و از بین بردن و محو و نابودی کشتزارهای  
خشخاش در کشورما و جلوگیری از تولید و قاچاق مواد مخدر، اندکی پس از حضور بالفعل شان در کشورما اعلام نمو  
دند، نقش بر آب گردید. در واقع، مبارزه علیه افراط‌گرایی مذهبی منجر به انجام تلاش‌های پراکنده و جداً جداً از هم  
بمنظور محلی سازی بقایای پراکنده گروه‌های "طالب"‌های مسلح و دستگیری رهبران آنها در خورد دیگران داده شد.  
اما تولید و تجارت فزاینده مواد یادشده، بخودی خود و بنحوی از انحاء نمایانگر ناتوانی دم و دستگاه ملی و بین‌المللی

در امر مبارزه با مواد مخدر محسوب گردید. در واقع، شورواشتیاقی که ایالات متحده و شرکایش در "انتلاف بین المللی ضد تروریسم"، بمنظور ریشه کن کردن کشتزارهای خشخاش و جلوگیری از تولید مواد مخدر در افغانستان، بیابانه های بلند بالا و کرکننده ای ایراد می نمودند، همه نقش بر آب گردیده و در کنار اینهمه، همچنان اصل مبارزه با افراط گرایی مذهبی نیز منجر به تلاش های پراکنده و جداً جداً از هم، بویژه بمنظور محلی سازی بقایای پراکنده گروه های مسلح "طالب"ها و دستگیری رهبران آنها در خورد دیگران داده شد، اما تولید و تجارت فزاینده مواد یادشده، بخود، نمایانگر ناتوانی دم و دستگاه ملی و بین المللی در امر مبارزه با مواد مخدر محسوب می گردید. امر یادشده، در محدوده ابتکارات، طرح ها، تدوین برنامه ها و آرزومندی ها باقی مانده و زمینه تطبیق عملی آن اصلن فراهم نگردید.

در کنار عوامل و فاکتورهای عدیده دیگر، کندی در انجام عملیات نظامی علیه بقایای تروریست ها نیز، معضلات و مشکلات گسترده ای را در پی داشته که بوخامت اوضاع افزوده که در شرایط اینچنینی، نه تنها حاکمیت سیاسی در داخل کشور را بلکه امنیت و صلح و ثبات منطوقی را نیز بگونه ای مورد تهدید قرار می داد کاینهمه در گام نخست نشاندهنده فقدان توانایی حاکمیت در اداره و کنترل اوضاع کشور بمفهوم عام کلمه، سبب ساز تعمیق شکاف وفا صله های قومی و سیاسی، رویارویی بین مرکز و رهبران و بزرگان محلی، خودسری هایی در عرصه های مختلف حیات اجتماعی و... گردید.

از جانب دیگر، وضعیت اقتصادی کشور نیز نگران کننده بود، چه، کمبود و یا نبود برنامه های بزرگ و ثمر بخش ملی و بین المللی بمنظور بهبود شرایط و وضعیت زندگی میلیون ها شهروند افغان، بخش دیگر مشکلات را تشکیل می داد. در کنار سایر موارد یادشده، پاددهانی این واقعیت را نباید هیچگاهی فراموش نمود که در کشور ما، رکود اقتصادی نیز با تمام ابعاد آن همچنان ادامه دارد.

در مورد مبنای مشکلات سیاسی و اقتصادی کشور، پرسشی بشرح ذیل مطرح می گردد که آیا آینده را در گذشته باید جستجو نمود؟

در پاسخ، تذکر این واقعیت شایان توجه می باشد که همانند دوره های دومین دهه سده ۲۰، اصل عقب ماندگی کشور عزیز ما بازگویی این واقعیت بود که بویژه از نقطه نظر عینی، اقداماتی از قبیل جذب منابع مادی و تهیه فناوری از کشورهای دیگر، از جمله مهمترین وظایف در امر توسعه افغانستان محسوب می گردید. بدون انجام عملی اقداماتی در عرصه همکاری های متنوع، این امکان اصلن موجود نبود تا حفظ استقلال کشور تضمین گردد. در شرایط و وضعیت رویارویی دونظام جهانی، ایجاد تعادل میان منافع آنها در واقعیت امر، دشوار بنظر می رسید. اما کشورها در آزمون در قبال پیوستن بیکی از قطب های ژئوپولیتیکی جهان قرار داشتند. نزدیکی هایی با اتحاد شوروی، در واقعیت امر، در کنار وضعیت منحصر بفرد اجتماع افغانی، قیام مسلحانه ۷ ثور سال ۱۳۵۷ و پس از آن شعله ور گردیدن و تداوم درگیری های مسلحانه و حضور نظامیان شوروی و یک سلسله موارد دیگر، همه دست بدست هم داده و بمنظور دیگر، سبب ساز بروز تمایل مناطق و محلات قومی بمنظور استقلال حداکثری گردید.

در درازنای تاریخ کشور عزیز ما افغانستان، اصل اقتدار مرکزی بگونه مشروط پذیرفته شده، اما در واقعیت امر به اقتدار بزرگان و رهبران تمرکز بیشتری معطوف گردیده است، چه، قلمروهای جداگانه در کشور، بر بنیاد شریعت، نسخه های محلی آداب، رسوم و سنت های محلی رهبری و هدایت می گردید.

منطقه گرایی و سمت گرایی، متأسفانه از ویژگی های جامعه افغانی محسوب می گردد. مشارکت قبایل کشور، بویژه در درگیری های مسلحانه سال های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۸ در کشور منجر به سرکشی هایی در قبال دولت گردید که در آنها شبه نظامیان قبیلوی از نقش و سهمگیری بیشتری برخوردار بودند. همچنان خاطر نشان گردید که شبه نظامیان قبیلوی، در صدد حفظ قابل توجه خود مختاری بوده و تنها بمثابه متحد موقت در یکجانب و یک طرف درگیری های مسلحانه اخذ موقعیت می نمودند.

سیستم روابط میان دولت و قبایل کشور که در رژیم سلطنتی و در دوره ریاست جمهوری محمد داود موجود بود، در دهه ۱۳۶۹ تا حدود زیادی نابود شد. با سقوط جمهوریت برهبری داکتر نجیب الله و با بقدرت رسیدن برهان الدین ربانی، بسیاری از فرماندهان میدانی در محلات، اصل استقلال کامل در منطقه مربوط به قبیله خویش را در امر مبارزه بمنظور پایه گذاری و ایجاد یک دولت واحد در کشور ترجیح دادند. برین بنیاد، بسیاری از قبایل موجود در کشور، در واقع در امر مبارزه بمنظور دستیابی بمنافع محلی، خلاف منافع ملی با اقلیت های موجود در کشور متحد شدند.

جنگ و درگیری های مسلحانه ممکن نقشه سیاسی کشور را تغییر داده باشد، اما نقشه اداری آنرا نه. ویژگی های دولت سالاری یادشده، بویژه برای آسیای مرکزی سده های وسطی ذکر شده است که بخودی خود میتواند با اطمینان بقدرت و انعطاف پذیری منطقه گرایی مدرن کشور ما را توضیح دهد که عمدتاً شالوده آن در سطح ذهنی، خود شناسی منطقی بمتابیه بخشی از هویت شخصی پنداشته شود که تنها می تواند توسط قدرت خارق العاده ای دستخوش تغییر شده و متحول گردد، اما منطقه بندی واحدهای اداری با اسکان قومی اصلن همخوانی نداشت، زیرا تفسیم بندی اداری بر بنیاد عوامل طبیعی، جغرافیایی، نوع و چگونگی بکارگیری زمین ها و اراضی، بازارها و ارتباطات، صورت گرفته بود، نه بر بنیاد قلمروها و اراضی قومی که هرگز با واقعیت های موجود در آسیای مرکزی مطابقت و همخوانی نداشت. این پیشینه تاریخی و وضعیت نظامی - سیاسی بگونه نامطلوبی و بزیان حاکمیت مرکزی سیر نموده و تا اوسط سال ۱۳۸۳ خورشیدی، بی ثباتی نظامی - سیاسی همچنان در سطح بالایی قرار داشت که از جمله عوامل اصلی و تعیین کننده نه تنها در داخل کشور عزیز ما، بلکه در کل منطقه آسیای مرکزی و جنوبی پنداشته می شد. در مقایسه با بن بست طولانی مدت میان اتحاد شمال و "طالب" ها در نیمه دوم دهه ۱۳۶۹ - ۱۳۸۳ خ. و تا پایان سال ۱۳۸۲ وضعیت امنیتی منطقه بگونه قابل توجهی غیر قابل پیشبینی بود. عملکردهای و اشنگتن در اراضی و قلمرو کشور عزیز ما در امتداد سال های ۱۳۸۱ - ۱۳۸۳، از نگاه ماهوی، بگونه تقریبی، با چگونگی اقدامات نظارتی میان شوروی در کشور ما در دهه ۱۳۶۹ مشابهت هایی بهم می رساند. در وضعیت و شرایط اینچنینی، دولت برهبری حامد کرزی، فقط کابل و تعدادی از ولسوالی های ولایت کابل را زیر نظارت و کنترل داشت. در اکثر ولایات های بزرگ و با اهمیت از قبیل هرات، مزار شریف، کندز و چندین مرکز منطقه یی دیگر، گروه های مستقلی برهبری اسماعیل خان، عبدالرشید دوستم و دیگران، فقط از لحاظ شکلی و صوری دولت یاد شده را برسمیت می شناختند. از آنجایی که رهبری ولایت ها از جانب مرکز منصوب می گردیدند، اداره های ولایتی معمولن فاقد منابع کافی و همچنان فاقد اراده سیاسی بمنظور اجرای عملی تصمیمات شان بودند. انتصاب های جدید، معمولن در ولایت هایی صورت می گرفت که در آنها، تطبیق و اجرای قانون غیر عملی پنداشته می شد. اقدامات اینچنینی، عمدتاً با انگیزه تقویت نفوذ حاکمیت مرکزی صورت میگرفت. اما برکناری رهبران منطقه یی از سمت های اداری دولتی، مشکل را در کشور حل نمی نمود، چه، منصوبان جدید که معمولن از ولایت های دیگر کشور بودند، هیچگونه اثرگذاری بوضعیت نداشتند و از چگونگی اوضاع محلی نیز آگاه نبودند. عدم توجه باشنده های محلات از یکجانب و از جانب دیگر تبدیل رهبران برکنار شده به مخالفان بالقوه دولت، در حالی که جایگاه شان را در سلسله مراتب اجتماع محلی حفظ نموده و از توانایی تاثیرگذاری بر مناطق شان نیز برخوردار بودند، بخش دیگر مشکل را می ساخت.

در اوضاع و احوال اینچنینی، اثر بخشی اداره های دولتی و نهادهای حقوقی و مالی دولت بشدت تقلیل یافته، احکام تصویب شده، اصلن از قوه بفعل مبدل نمی گردید. در واقعیت امر، چند پارچگی موجود در کشور، بگونه فزاینده ای سبب بد و بدتر شدن اوضاع عمومی می گردید. در چنین وضعیتی، قدرت واقعی در اختیار رهبران محلی بود که در عین زمان از مقام رسمی دولتی نیز برخوردار بودند، آنها ماهیت ارزیابی اخلاقی، وجدانی و اجتماعی - سیاسی اها یک منطقه را تعیین می نمودند. در وضعیت یادشده، دولت برهبری کرزی بمتابیه دولت درمانده پنداشته شده و همچنان شهروندان کشور در مقابل نهادهای غربی که بگونه ای از طریق اداره برهبری کرزی فعالیت می کردند، بی اعتمادی گسترده شان را پنهان نمی نمودند، چه، شهروندان مستحق، از کمک های در نظر گرفته شده، اندکترین سهمی دریافت می کردند.

چگونگی کارزار دولت بمنظور پرداخت غرامت به شهروندانی که به نابودی کشتزارهای خشخاش مبادرت می ورزیدند، از جمله بخش دیگر چگونگی عملکرد های دولت برهبری کرزی و سازمان های فعال بین المللی در کشور ما پنداشته می شد.

وضعیت و شرایط یادشده، این واقعیت را بیش از هر زمان دیگر واضح و مبرهن نمود که بمنظور اجرای عملی هر برنامه و طرحی، اولویت با حمایت مقام های محلی، رهبران سنتی و مذهبی بود تا تأیید دولت مرکزی در کابل و وزارت خانه هایی که بیشتر جنبه تشریفاتی داشتند. تا زمانی که اصل ایجاد و پایه گذاری حاکمیت با ثبات و مورد پذیرش همه اقوام، ملیت ها، گروه های سیاسی و مذهبی از قوه بفعل مبدل نگردیده و از رهگذر سیاسی و اقتصادی بخود و نیروها و امکانات خودی و افغانی متکی نشده و با اصطلاح معمول، بکشور "خودکفا" مبدل نگردیم، اصلاح وضعیت در آینده ها هم مقدور نخواهد بود.

یکشنبه ۱۴ ماه جدی سال ۱۴۰۴ خورشیدی، برابر با ۴ ماه جنوری سال ۲۰۲۶ ترسای